



Rustam's Execution: The Study of the Process of Rostam's character shift in "Gharra al-Muluk" by Tha'alabi in Comparison with Ferdowsi's *Shahnameh*

Shahram Delshad¹

1. Ph.D Candidate in Arabic Language and Literature, Visiting Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Ghilan, Ghilan, Iran. E-mail: sh.delshad@gmail.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 07 April 2021

Received in revised form:
25 January 2022

Accepted: 20 February 2022

Keywords:

Gharra al-Muluk,
Shah nameh,
Rustam,
Metabolism,
Comparative literature.

ABSTRACT

Rostam's character is known as one of the most prominent characters in Iranian epic literature and has taken a unique place in epic texts of Persian literature, especially Ferdowsi's *Shahnameh*. However, this does not mean that the other literary work written in line with the reports of Iranian epic heroes have equally tried to elevate this epic character and his features. This negligence by many Arab-Islamic writers in the field of modern religion and culture is not considered as a strange phenomenon. However, *Shahnameh Tha'alabi*, written by a writer from Neishabour who lived in Khorasan, is referred to as the closest to the original text due to using common sources with Abolghasem Ferdowsi in compiling the epic history of Iran and the shared aspects such as letters, descriptions, and events, and has minimized this negligence. This text is, therefore, motivating and debatable. Thus, this study intends to criticize and evaluate the process of shifting the position of Rostam and the transformation of the slanderous character in the book *Gharra al-Muluk Tha'alabi*, and to criticize and adapt its causes and effects in comparison with Ferdowsi's *Shahnameh*. According to the results of the article, by putting together the hypothesis of Rostam's re-creation in *Shahnameh* and the shared sources between Ferdowsi and *Tha'alabi*, factors such as the fundamental discrepancy between Ferdowsi's heroic description and the book of *Shalabi kings*, his historical and religious approach, discourse and attitude between poet and historian by embodying epic superheroes have played a pivotal role in the transformation of this epic character in the provided arabic text. It should be noted that the methodology utilized in this research is a descriptive-analytical procedure based on the American school of comparative literature, which deals with Rostam's comparative personality in two works.

Cite this article: Delshad, Sh. (2023). Rustam's Execution: The Study of the Process of Rostam's character shift in "Gharra al-Muluk" by Tha'alabi in Comparison with Ferdowsi's *Shahnameh*. *Research in Comparative Literature*, 13 (1), 85-105.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: [10.22126/JCCL.2022.6328.2251](https://doi.org/10.22126/JCCL.2022.6328.2251)



إزالة رستم: دراسة عملية التحول شخصية تهتمت في غرر الملوك للثعالبي مقارنة بالشاهنامه للفردوسي

شهرام دلشاد^١

١. خريج الدكتوراه في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة بوعلي سينا، مدرّس زائر في جامعة جيلان، جيلان، إيران. العنوان الإلكتروني: sh.delshad@gmail.com

معلومات المقال	الملخص
نوع المقال: مقالة محكمة	رستم كان من أبرز الشخصيات في الأدب الملحمي الإيراني وله مكانة خاصة ومتميزة في نصوص الأدب الفارسي للمحمية خاصة في الشاهنامه للفردوسي؛ لكن هذا لا يعني أن الأعمال الأخرى التي تمت كتابتها في سياق ذكر أعمال وأحداث أبطال الملاحم الإيرانية حاولت في تشديد مكانة هذه الشخصية العبقريّة وتفخيمه. هذا الإهمال وعدم الاهتمام من قبل العديد من الكتاب العرب الإسلاميين الذين ازدهروا في مجالات دينية وثقافية جديدة ليس ظاهرة غريبة وعجيبة، لكن تحوله وإهماله في كتاب غرر الملوك للثعالبي الذي يعتبر من أقرب النصوص العربية الإسلامية إلى الشاهنامه وألفه كاتب من نيشابور عاش في خراسان واستفاد من مصادر مشتركة مع أبوالقاسم الفردوسي في تجميع التاريخ الملحمي لإيران ويشركه في العديد من الجوانب مثل الأسماء والأوصاف والأحداث يكون عجبياً ومستحقاً للبحث والنقاش. لذلك يهدف هذا البحث إلى نقد وتقييم عملية تقليص منزلة رستم وتحول شخصية تهتمت في كتاب غرر الملوك للثعالبي ومقارنة أسبابه ومظاهره مع الشاهنامه للفردوسي. قد تحلّصت النتيجة استناداً إلى فرضية إعادة إنشاء رستم في الشاهنامه واشتراك مصادر الفردوسي والثعالبي، وجدنا هناك عوامل مثل التناقض الأساسي بين أسلوب الفردوسي في شرح الأبطال حينما يتوقف كتاب الثعالبي في شرح الملوك غالباً، اتخاذ النهج التاريخي والديني للثعالبي والنضاد الخطابي والفكري بين الشاعر والمؤرخ وإلخ تلعب الدور الهام في تحول هذه الشخصية الملحمية في النص الملحمي العربي. تجدر الإشارة إلى أن المنهج المستخدم في هذا البحث هو الوصفي- التحليلي يعتمد على المدرسة الأمريكية للأدب المقارن.
الوصول: ١٤٤٢/٨/٢٤	
التقيح والمراجعة: ١٤٤٣/٦/٢٢	
القبول: ١٤٤٣/٧/١٨	
الكلمات الدلّيلية:	
غرر الملوك،	
الشاهنامه،	
رستم،	
التحول،	
الأدب المقارن.	

الإحالة: دلشاد، شهرام (١٤٤٤). إزالة رستم: دراسة عملية التحول شخصية تهتمت في غرر الملوك للثعالبي مقارنة بالشاهنامه للفردوسي. بحوث في الأدب المقارن، ١٣ (١)، ٨٥-١٠٥.



© الكتاب.

DOI: [10.22126/JCCL.2022.6328.2251](https://doi.org/10.22126/JCCL.2022.6328.2251)

النشر: جامعة رازي



بردار کردن رستم؛ بررسی فرایند دگرگشت شخصیت تهمت‌ن در غرر الملوک ثعالبی در مقایسه با شاهنامه فردوسی

شهرام دلشاد^۱

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عربی، مدرّس مدعو گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران. رایانامه: sh.delshad@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

رستم از بارزترین شخصیت‌های ادبیات حماسی ایران است که در متون حماسی ادبیات فارسی به ویژه شاهنامه فردوسی منزلت و جایگاه درخور ویژه‌ای دارد، اما این بدین معنا نیست که آثار دیگری که در راستای گزارش پهلوانان حماسی ایران به نگارش درآمده‌اند، به همان اندازه در تبیین جایگاه وی کوشیده‌اند. این اهمال و بی‌توجهی به وسیله بسیاری از نویسندگان عربی - اسلامی که در زمینه‌های دینی و فرهنگی جدید سر برآورده‌اند، پدیده‌ای عجیب و شگفت‌انگیز نیست، اما دگرگشت و اهمال آن در شاهنامه ثعالبی که نزدیک‌ترین متن عربی - اسلامی به شاهنامه است و توسط ادیبی از نیشابور که در خراسان می‌زیسته و از منابع مشترکی با ابوالقاسم فردوسی در تدوین تاریخ حماسی ایران بهره برده و از جهت‌های زیادی همچون نام‌ها، توصیفات، رویدادها با آن مشترک است، شگفت‌انگیز و جای بحث و بررسی دارد. پژوهش حاضر می‌کوشد، به نقد و ارزیابی فرایند کاسته‌شدن جایگاه رستم و دگرگشت شخصیت تهمت‌ن در کتاب غرر الملوک ثعالبی پردازد و علت‌ها و جلوه‌های آن را در مقایسه با شاهنامه فردوسی به‌بوته نقد و تطبیق بکشانند. براساس یافته‌ها، با تکیه بر فرضیه بازآفرینی رستم در شاهنامه و اشتراک منابع فردوسی و ثعالبی، عواملی همچون مغایرت منبایی شرح پهلوانی فردوسی با کتاب شرح شاهان ثعالبی، رویکرد تاریخی و دینی وی، تضاد گفتمانی و نگرشی میان شاعر و مورخ در رابطه با تجسم ابرقهرمانان حماسی، در دگرگشت این شخصیت حماسی در متن عربی، مورد بحث نقش بسزایی دارد. لازم به ذکر است که روش به‌کاررفته در نوشتار پیش رو، توصیفی - تحلیلی بر پایه مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی است.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۱/۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱

واژه‌های کلیدی:

غرر الملوک،
شاهنامه،
رستم،
دگرگشت،
ادبیات تطبیقی.

استناد: دلشاد، شهرام (۱۴۰۲). بردار کردن رستم؛ بررسی فرایند دگرگشت شخصیت تهمت‌ن در غرر الملوک ثعالبی در مقایسه با شاهنامه فردوسی. کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی، ۱۳ (۱)، ۸۵-۱۰۵.



© نویسنده گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: [10.22126/JCCL.2022.6328.2251](https://doi.org/10.22126/JCCL.2022.6328.2251)

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

رستم تابناک‌ترین شخصیت حماسی ایران است که از گذشته تاکنون همواره مخالفان و موافقانی داشته است. غالب این مخالفت‌ها و درمقابل طرفداری‌ها از زمان سرایش شاهنامه توسط حکیم طوس شروع شده که در آن، رستم همچون ابرقهرمانی یگانه و یزدان سرشت، فراتر از هر شخصیت انسانی و افسانه‌ای همچون ایزدان توصیف شده و در قدرت و قوت با خدایان و انبیا پهلوی می‌زند. گرایشی که با وجود اقتضای جامعه ناسیونالیستی ایرانی قرن چهارم و پنجم و استقبال و علاقه عامه مردم و نقالان و روایت‌دوستان کوچه و بازاری، مورد پسند دین‌داران، فقها و مورخان قرار نگرفت. از این رو از همان آغاز مخالفت‌ها با رستم، از سوی این گروه‌ها آغاز شد و آن‌ها مدام در نوشته‌ها و نظریات و عملکردها، سعی در فروکاستن جایگاه شکوه‌مند رستم نمودند؛ حتی در پاره‌ای از اوقات فتوایی مبنی به امحاء نقش رستم در ایوان‌ها و حمام‌های عمومی صادر می‌نمودند (متینی، ۱۳۶۹: ۳۸۵) و مردم را از خواندن دلاوری‌ها و گوش سپردن به قصه‌های وی نهی می‌نمودند.

درمقابل برخی دیگر از همین گروه‌ها، با گرایشی بخردانه و با موقعیت‌شناسی درست به هم‌آمیختگی رستم با فرهنگ شیعه روی آورده و جای طرد و حذف آن، به پذیرش و هضم اندیشه‌های ملی با دینی مبادرت نمودند که از نمونه‌های آن مقایسه میان امام علی (ع) و رستم و بخشیدن صفات جهان‌پهلوان به امام اول شیعیان است. موضوعی که به افسانه‌های فولکلور ایرانی - شیعی وارد شده و به عنوان مثال در فرهنگ ایران، افسانه‌ای مبنی بر مسلمان شدن رستم به دست امام علی (ع) رایج است. این افسانه به طور آشکار در منظوم رستم‌نامه که در قالب ۳۸۵ بیت، از نویسنده‌ای ناشناس در اوایل قرن یازدهم سروده شده، مشاهده می‌شود (آیدنلو، ۱۳۸۷: ۳). با این وجود، تصویر آنتاگونیستی از رستم در انبوهی از نوشته‌های تاریخی و دینی، واقعیت مسلم و غیر قابل انکاری است که در قیاس با جریان طرفداری و هضم رستم، جریانی قدرتمندتر و دامنه‌دارتر است.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

اما آنچه جای بررسی دارد، دگرگشت و تقلیل جایگاه رستم در متونی است که از جهات مختلف (شخصیت‌ها، توالی زمانی، ابعاد مکانی، سبک و...) با شاهنامه فردوسی قرابت دارد که از جمله این متون، کتاب *غرر الملوک* ثعالبی است که در میان متون مختلف عربی در قیاس با دیگر متون عربی - اسلامی، نزدیکی عجیبی از جهات مختلف با شاهنامه فردوسی دارد. متنی که به خاطر نزدیکی مفرط به شاهنامه

فردوسی به شاهنامه ثعالبی شهرت یافت، شباهتی که به گفته محققان ناشی از اشتراک نسخه دو نویسنده بوده است (نولدکه، ۱۳۹۵: ۳۰) در چنین متنی پیدا کردن هرگونه تفاوت، نیازمند تحقیق و تفحص است و می‌تواند به نتایج سودمندی برسد که یادآور مبانی فکری، دینی، سبکی مختلفی است.

موضوعی که تا حدود زیادی بازآفرینی و دخل تصرف فردوسی در متون پهلوی و خدای‌نامه اثبات نمود و خوانش‌های متفاوت و زمینه‌های شکل‌گیری چنین تعاملی را آشکار می‌سازد. از جمله بزنگاه‌ها و موارد اختلاف میان شاهنامه فردوسی و شاهنامه ثعالبی، روایت رویدادهای مربوط به رستم است. دگرگشت و سانسور رستم به طرز عجیب و شگفت‌انگیزی علی‌رغم شباهت‌های فراوان و جزئی در دیگر بخش‌ها، در این متن صورت گرفته است که این مقاله درصدد بررسی جلوه‌های این دگرگشت و زمینه‌های خلق چنین خوانش و نگرشی در نزد مورخان و روایت‌پردازان اسلامی در رابطه با شخصیت رستم است.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- ثعالبی برای فروکاستن جایگاه رستم و دگرگشت شخصیت او، از ابرقهرمانی به قهرمان یا شخصیتی عادی از چه سازوکارهای بهره گرفته است؟
- چه دلایل و براهینی از چنین جایگشت پشتیبانی می‌کند و زمینه‌های پیدایش این دگرگشت چیست؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

درباره شخصیت رستم پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است، این پهلوان بی‌نظیر از جهات مختلف مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است، از جمله این پژوهش‌ها، مقاله «ثرف‌شناختی شخصیت رستم»، از فخرالدین بتول و اشرف عربیانی (۱۳۸۹)، نویسندگان در این مقاله به بررسی دقیق شخصیت رستم و مقایسه‌ها میان او دیگر شخصیت‌های افسانه و تاریخی شاهنامه پرداخته است.

مقاله «بررسی و تحلیل داستان «رستم و شغاد» براساس روایات ثعالبی و فردوسی»، به‌قلم بسام علی رباعه و شیرزاد طایفی (۱۳۸۶)، این نوشتار ضمن عرضه فشرده‌سازی داستان براساس دو روایت، از چند زاویه به تحلیل آن پرداخته شده است. در این تحلیل مقدمات بروز تراژدی مرگ رستم و دلایل آن، نقاط قوت و ضعف کار فردوسی، تقدیر اندیشی فردوسی مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش مقایسه روایت ثعالبی با روایت فردوسی پس از اشاره به خاستگاه داستان‌های ملی و حماسی و شاهنامه‌های منشور، مآخذ اصلی روایات ثعالبی و فردوسی یعنی شاهنامه ابومنصوری و بعضی داستان‌های حماسی مکتوب به بحث گذاشته شده و درنهایت طی یک مقایسه تطبیقی، چگونگی بهره‌گیری ثعالبی و فردوسی از این مآخذ نشان داده شده است.

مقاله «رستم در متون باستانی»، به قلم کتابون نمیرانیان و سارا ایرجی (۱۳۹۱) که مطالعه مروری از حضور و میزان حضور و حتی عدم حضور شخصیت رستم در متون باستانی است. این مقاله به این ابهام که رستم در متون باستانی پیش از شاهنامه تا چه اندازه بازتاب یافته، پرداخته و مستندات را در این خصوص کشف و بررسی کرده که نشانگر اصالت شخصیت حماسی رستم است

مقاله «تحلیل شخصیت رستم در نبرد با سهراب»، از مریم صادقی (۱۳۹۱)؛ این پژوهش با روش تحلیل محتوایی، شخصیت رستم را از دیدگاه روان‌شناسی در چهار بعد: بی‌مسئولیتی، هراس، ضعف قدرت و شخصیت و خلاف‌گویی، بررسی نموده و در پی اثبات دو نکته است: نخست آنکه لازم نبود رستم با تلاشی تصنعی، هویت خود را از سهراب پنهان کند، زیرا سهراب در هر صورت، دشمن ایران و ایرانی بود و باید بر دست رستم، حتی اگر فرزند رستم هم بود، کشته می‌شد؛ زیرا در غیر این صورت سرزمین آرمانی ایران، نابود می‌شد.

مقاله «شخصیت رستم براساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه «خودشکوفایی» آبراهام مزلو». از رضا ستاری و همکاران (۱۳۹۴)، در واقع، این پژوهش رستم را به عنوان الگوی ایرانی برای نظریه مزلو معرفی می‌کند که به نمونه‌هایی از داستان رستم و اسفندیار مستند شده است. به نظر می‌رسد که فردوسی در طرح این داستان که در واقع، آخرین حضور جدی رستم در صحنه است، خواسته تا برتری جسمی، روحی، شخصیتی و معنوی رستم را به نمایش بگذارد.

مقاله سهراب و رستم ماثیو آرنولد: پیوندی میان شاهنامه و ایلیاد، به قلم علی حیدری و همکاران (۱۳۹۵)، نویسندگان در این مقاله به بررسی تطبیقی داستان سهراب و رستم در اثر ماثیو آرنولد می‌پردازد و از جهت روایت‌شناسی و شخصیت‌پردازی به مقایسه آن با شاهنامه فردوسی پرداخته است. از نظر نگارندگان این اثر به نوعی بازآفرینی رستم و سهراب شاهنامه و تکمله‌ای بر آنچه شاعر طوس سروده به شمار می‌رود.

مقاله‌ای دیگر با عنوان «بررسی خاستگاه غیاب رستم در منابع پیش از اسلام»، از سعید عبادی جمیل و همکاران (۱۳۹۷)، نویسندگان با محوریت غیاب رستم در متون پیش از اسلام به دلایلی همچون ناسازگاری رستم با کاووس شاه و عدم تسلیم شدن او به دین نویی که گشتاسب ترویج کرد. همچنین کشتن سگ آبی یعنی ارتکاب گناهی بزرگ و انتساب به خاندان ضحاک و همه این‌ها مانع بروز شخصیت رستم در متون پیش از اسلام شده است.

این پژوهش با تکیه بر فروکاستن، یا استحاله رستم در ماندترین متن عربی - اسلامی به شاهنامه به تبیین و بررسی جلوه‌ها و سرانجام دلایل این دگرگشت پرداخته می‌شود و از این نظر پژوهشی تازه و نو قلمداد

می‌شود. پژوهشی که شاید بابت جدید در بررسی شخصیت رستم ایجاد کند، شخصیتی که بنابر دلایل دیگر و در جلوه‌های متفاوت‌تری، در متون عربی کم‌رنگ و استحاله گشته است.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی و برپایه مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، به شخصیت‌شناسی تطبیقی رستم در کتاب *غرر الملوک* ثعالبی، ادیب و مورخ ایرانی اهل نیشابور خراسان در قرن چهارم با *شاهنامه* ابوالقاسم فردوسی شاعر پرآوازه ایرانی اهل طوس می‌پردازد. کتاب *غرر الملوک* تصحیح زوتبرگ و شاهنامه فردوسی تصحیح جلال خالقی مطلق در نوشتار پیش رو مبنای پژوهش قرار گرفته است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

در این بخش از مقاله به تبیین دگرگشت رستم در مهم‌ترین بزنگاه‌های زندگی او در *غرر الملوک* ثعالبی در قیاس با شاهنامه فردوسی پرداخته می‌شود. همچنین دلایل و میزان دگرگشت و جلوه‌های آن مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

۲-۱. زایشی کم‌فروغ

تولد قهرمانان در متون حماسی، زایشی غیرمتعارف و غیرعادی است. حماسه پرداز سعی می‌کند، ویژگی‌های اسطوره‌ای و قهرمانانه پهلوان از همان بدو تولد نشان دهد. به گفته پیزا «تولد قهرمان اساطیری معمولاً حادثه‌ای غیر طبیعی است و در رازها نهان است. قهرمان از همایش دو واحد جنسی زن و مرد به وجود نمی‌آید و اگر هم اندام زنی تولد یابد، این باردار شدن میوه عملی معجزه آساست» (پیزا، ۱۳۸۲: ۱۷۹). این گونه است که «رسم بر این است که افسانه‌پردازان، از لحظه تولد قهرمان و یا حتی از لحظه‌ای که در رحم مادر جای می‌گیرد، نیروهای شگفت و خارق‌العاده به او اعطا می‌کنند. کل زندگی قهرمان به صورت نمایشی باشکوه از معجزات تصویر می‌شود که نقطه اوجش ماجرای بزرگ مرکزی آن است» (کمبل، ۱۳۸۵: ۳۲۴)؛ بنابراین در شخصیت‌پردازی قهرمانان حماسی توجه به این مقوله از ویژگی‌های سبک‌ساز در حماسه است.

در همین راستا، مطابق با قانون افسانه‌ای، تولد رستم در شاهنامه، تولدی غیرمتعارف و خارق‌العاده است و آشکارا از کهن‌الگوهای اسطوره‌ای تبعیت کرده است. بدین‌منظور فردوسی به دنیا آمدن رستم را بسیار سخت و جانکاه توصیف کرده است و معتقد است که تلاشگران هرچقدر تلاش کردند، این نوزاد به‌طور طبیعی به دنیا نیامد تا اینکه پزشکان خانه زال، به یاری سیمرغ دست به حرکتی عظیم زدند و پهلوی رودابه را

شکافتند و به نوعی اولین سزارین تاریخی به وقوع پیوست:

همانا زمان آمدستم فراز	وزین بار بردن نیابم جواز
به بالین رودابه شد زال زر	پراز آب رخسار و خسته جگر
همان زان سیمرغش آمد به یاد	بخندید و سیندخت را مژده داد
یکی مجمر آورد و آتش فروخت	وژان پر سیمرغ لختی بسوخت
هم اندر زمان تیره گون شد هوا	پدید آمد آن مرغ فرمان روا
بکافد تهی گاه سرو سهی	نباشد مر او را ز درد آگهی
یکی بچه بُد چون گوی شیرفش	به بالابند و به دیدار گش
شگفت اندرو مانده بُد مرد و زن	که نشنید کس بچه ای پیل تن

(فردوسی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۲۶۷)

در این ابیات، نشانه‌های حماسی و کهن‌الگوی افسانه‌ای در روایت زایش رستم هویدا است. زادن رستم سخت و به یاری سیمرغ انجام می‌گیرد. همچنین نحوه به دنیا آمدن رستم، مطابق روایت فردوسی، از پهلو است «از پهلوی مادر زاده شدن نشان عظمت نوزاد است» (سرامی، ۱۳۸۳: ۹۷۷). به دنیا آمدن رستم با دستورالعمل خاص سیمرغ و با گیاه و روشی متفاوت از آنچه قابله‌ها به کار می‌برند، انجام می‌گیرد؛ اما کاستن از جایگاه افسانه‌ای و پایگاه پهلوانی رستم در *غرر الملوک* ثعالبی در همان آغاز در روایت زادن رستم مشاهده می‌شود.

روایت ثعالبی با وجودی که وی زادن رستم را به سهولت توصیف نمی‌کند و برای رستم زادنی سخت و جانکاه قائل است، ولی درجه اغراق و مبالغه را فرو گذاشته و توصیف تولدی اسطوره‌ای و افسانه‌ای از رستم به عمل نمی‌آورد. مطابق روایت وی، زادن جهان پهلوان سخت اما عادی است. در روایت او اشاره‌ای در خصوص به دنیا آمدن رستم از پهلو که مهم‌ترین وجه غیر متعارف به دنیا آمدن جهان پهلوان است دیده نمی‌شود. همچنان که عدم اشاره به سیمرغ در ماجرای زادن رستم نیز به نوعی نشان از کاستن نقش افسانه‌ای او دارد. ثعالبی ماجرای زادن رستم را به‌طور مختصر چنین بیان می‌کند:

«ثُمَّ أَنْ رُودَاوُدَ اشْتَمَلَتْ عَلَى حَبَلٍ وَانْقَلَبَتْ أَنْقَالاً لِاعْهَدَ بِمِثْلِهِ لِلنِّسَاءِ وَبَلَغَ الْحَمْلُ مِنْهَا مَبْلَغًا شَقَّ عَلَيْهَا وَأَثَرَ فِي مَحَاسِنِهَا وَأَحَالَ يَاسْمِينًا وَرَدَّهَا وَاقْعَدَهَا عَنِ الْحَرَكَةِ حَتَّى اشْرَفَتْ عَلَى الْهَلَكَةِ وَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْوِلَادَةِ وَضَعَتْ بَعْدَ جَهْدٍ جَهِيدٍ وَطَلَّقَ شَدِيدَةً مَوْلُودًا كَعَلْقَةِ الْقَمَرِ وَشِبْلِ الْأَسَدِ» (ثعالبی، ۱۹۹۰: ۱۰۴).

(ترجمه: آنگاه رودابه باردار شد و چنان سنگین‌بار که نظیر آن برای زنان پیش نیامده بود. بارداری این چنین، دشواری‌ها پیش آورد و به زیبایی او آسیب رسانید و گل رویش پژمرده ساخت و او را از جنبش بازداشت تا آنجا که

به آستانه مرگ افتاده بود. چون هنگام زایمان رسید پس از کوشش بسیار و درد سخت، نوزادی چون پاره ماه و بچه شیر آورد^(۱)

همان گونه که دیده می‌شود، ثعالبی بسیار فشرده و چکیده‌وار ماجرای زادن رستم را ذکر کرده در حالی که فردوسی با تفصیل و درام گونه از این ماجرا سخن گفته است. گذار سریع‌السير ثعالبی از ماجرای زادن رستم نشان از تقلیل نقش مهم او دارد و نشانه‌ای از آینده درخشان جهان پهلوان ندارد. ثعالبی از جنبه‌های حماسی و اسطوره‌ای ماجرا تولد رستم که او را هم‌تراز با اسطوره‌های بزرگ و قهرمانان اساطیری پیش برده است، پرهیز نموده و تولدی تقریباً عادی که تفاوتی با سایر انسان‌ها و موجودات زمینی ندارد، روایت کرده است. روایتی که کاملاً از نشانه‌های حماسی و کهن‌الگوهای اسطوره‌ای تهی است. «دشوار و غیر طبیعی زاده شدن برخی از پهلوانان نظیر هرقل و رستم، آرتور و برخی از ایزدان مانند، اندره، مهر در آیین مهرپرستی غربی و بهران (مطابق با روایت ارمنی) و آنته و اشوین‌ها و...، یک مایه تکرارشونده اساطیری و حماسی است» (سرکارتی، ۱۳۸۵: ۲۵۸).

موضوعی که در روایت فردوسی به طور هوشمندانه متناسب با سبک حماسی منظومه دیده می‌شود اما ثعالبی آن را حذف و تعدیل نموده است. ثعالبی گرچه زادن رستم را متفاوت و سخت توصیف می‌کند؛ اما این موضوع را تنها در لفظ و واژگان محدود می‌کند و رویدادپردازی، چیزی از تفاوت را ذکر نمی‌کند که این تناقض میان گفته‌ها و رویدادها به نوعی نشان‌گر استحاله و دگرگشت تعدمی رستم توسط مورخ نیشابور است، حال آنکه در روایت فردوسی تفاوت در زادن رستم از پهلوان و استمداد از سیمرغ کاملاً با ایده و گفتار اولیه و اصلی هماهنگ است.

۲-۲. جنگجوی کم نام و نشان

دومین محور قهرمانان حماسی، به دروان پرورش و پس از تولد آن‌ها برمی‌گردد که قهرمانان حماسی در این مرحله، شخصیت‌های جویای نام، تنومند و بلندپرواز جلوه می‌کنند و از هم‌سالان و هم‌ترازان خود برترند و در قیاس با سن و دوره رشد خود کارهای بس عظیم‌تری انجام می‌دهند. در خصوص رستم نیز این فرضیه پایدار است. در شاهنامه فردوسی، اگر زال بیشتر به موی سپید و پرورش با سیمرغ و عمر طولانی مشهور است، یا اگر اسفندیار به روین تنی و ترویج دین بهی شهرت دارد، رستم به جنگ آوری‌ها و دلآوری‌ها متعدد دوران نوجوانی و جوانی ممتاز است که از وی قهرمانی بی‌مانند ساخته است. رستم در دوره پادشاهی منوچهر به دنیا می‌آید و اولین ماجرای دل‌انگیز و شرح قهرمانی این پهلوان خرد و نوباوه در اواخر دوره همین شاه توسط فردوسی ثبت می‌شود و آن ماجرای فتح دژ سپند کوه و کشتن پیل سپید توسط

رستم است. فردوسی قبل از آن گردی و پهلوانی رستم را به وصف درمی آورد و بهترین تعابیر و جملات را در وصف این قهرمان یکتا جاری می‌سازد:

دلیرا! گوا پورزالا! شها! سرفراز تاجا! بنلداختر!

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۲۴۷)

تهمتن در نوجوانی در شاهنامه قد می‌کشد و فردوسی دوره‌های مختلف زندگی سرشار از دلاوری رستم را در همه جا با جزئیات وصف می‌کند. شاعر بنیادی محکم و پرصلابت از قهرمانی رستم در شاهنامه می‌کارد که به الگوی تمام عیار همه نقاط و ادوار ایران تبدیل می‌شود. پهلوانی که در خردی و کودکی جنگجویی ممتاز است و پیل سپید را با گرز نابود ساخته و به پیشنهاد جدش سام و پدرش زال راهی فتح دژ سپند کوه می‌شود که همواره خطراتی برای مردم آن ناحیه داشته است. (گردیزی، ۱۳۸۴: ۸۰-۸۷) این موضوع قبل از دیدار سام و رستم رخ می‌دهد دیداری که انگیزه ماجراجویی‌های رستم را دوچندان نموده و وی را به نبرد علیه نیروهای اهریمن و مزاحم فرامی‌خواند. به این دیدار در شاهنامه ثعالبی اشاره‌ای نشده است. نویسنده بعد از گزارش و گفتاری اندر زادن رستم و برومند شدنش، خلاصه‌ای از بزرگ شدن و پهلوانی رستم ارائه می‌دهد و به توصیف دلاوری‌هایی که این پهلوان در دوره منوچهر شاه نمی‌پردازد:

«... جعل رستم یرداد و یقمر هلاله و یرجع إلى بسطة في العلم والجسم ویجمع جسامه الفیل إلى قوّة اللیث وقد الرمح إلى مضاء السیف ویشوب الحصافة باللطافة والتوقر بالتوقد ویتأدب بأداب الفرسان ویر علی الشجعان حتی خرج عسکراً فی فرد وأمة فی شخص کما ینطق آثاره فیما بعد» (غرر، ۱۹۰۰: ۱۰۷).

(ترجمه: رستم بزرگ می‌شد و چون ماه بالا می‌کشید و جان و تنش برومند می‌گشت و پیکر پیل و توان شیر می‌گرفت. باریک‌اندام و کشیده قامت و چون شمشیر بران بود. خردمند و ظرافت و سنگینی و هوشیاری در او به هم آمیخته بود و پرورش سواران و پاک‌دلی پهلوانان یافت. گویی به یک تن خود لشکری بود و در یک شخص ملتی نهفته بود، چنان‌که آثار او پس از این گواه خواهد بود.)

وجود کلیت وصف قهرمانی رستم در هر دو اثر و مشابهت‌های جزئی در توصیفات، نشان می‌دهد که در تاریخ ثعالبی نیز زادن و برومندشدن رستم با اواخر پادشاهی منوچهر هم‌زمان بوده است. ثعالبی آشکارا از برومندشدن و زورآوری و قوت دلیرانه رستم سخن به میان می‌آورد اما سخنی از کشتن پیل سپید و فتح کوه سپند و دیگر دلاوری‌هایی او به میان نیاورده است. ثعالبی تنها به یک تلخیص در این باره بسنده می‌کند و به شرح نبردهای دلیرانه رستم نپرداخته است. مسلماً راویان، دهقانان پارسی‌نژاد، قصه‌گویان شاهنامه، چرگرها و گوسان‌ها که وظیفه انتقال روایت‌های پهلوانی ایران به فارسی جدید را داشتند، تنها به ذکر زور و بازوی رستم به گونه شعارگونه و مانیفستی بسنده نمی‌کردند و این ایده را با روایت رخدادهای حماسی بارور

می‌ساختند؛ ولی شکاف عظیمی میان این شعار ثعالبی و روایت او وجود دارد.

اگر این زور و بازو و جسم همچون پیل رستم که ثعالبی وصف می‌کند، در خدمت اژدها فکنی، اژدها کشتی، شکست اهریمن و دفع تازیان و غلبه بر دشمنان به کار نیاید دیگر چه ضرورتی دارد به چه کار می‌آید. در واقع روایت ثعالبی از آکسیون یا حادثه‌پردازی فنی و صنعت‌مند برخوردار نیست و رویدادهای که روایت می‌شود یا در نقطه خفه می‌شود پیرنگ و بن‌مایه داستان را تقویت نمی‌کند. عدم ذکر این موارد از جمله حادثه کشتن پیل سپید و فتح دژ سپند، با اذعان و تصریح به دلاوری رستم در تاریخ ثعالبی، آشکارا نشانگر وجود حذف و سانسور است و قدمی برای بر دار زدن رستم است؛ زیرا پس از آن مقدمه در وصف دلاوری لاجرم می‌بایست روایتی از نبرد رستم با برخی از کارهای دلاورانه وی نشان داده می‌شد که تاریخ ثعالبی از آن خالی است.

روایت دو ماجرای مهم در جوانی رستم، مثابه تأیید و سندی بر آن گفته‌ها است و همگی با منطق روایت همخوانی دارد و ذکر آن‌ها در شاهنامه در جای مناسب خود قرار گرفته است. ثعالبی در اینجا نیز در میدانی که برای اعدام رستم تدارک دیده، رستم را قربانی تنگ نظری‌ها و دایر بر قواعد تاریخی کرده و متن عربی کتاب خویش را از این اسوه قهرمانی پیراسته و کم‌رونق ساخته است. فاتح دژ سپیدکوه و کشنده پیل دمان به پهلوانی تنها با توصیفات خشک و خالی و کلیشه‌ای تبدیل شده نه ماجرابی دارد و نه داستانی که گرمابخش سکوهای نقال خانه‌ها باشد و شادی‌بخش حماسه‌سازی‌های جوانان این مرز و بوم.

دومین رویداد مهم سرگذشت پهلوانی رستم نجات کیقباد از البرز کوه است که در زمان شاهی گرشاسب به وقوع پیوست. اصولاً پهلوانی‌ها و رشادت‌های تهمتن در دوره منوچهر ظهور می‌کند و در دوره گرشاسب و کیقباد ادامه می‌یابد و در دوره کاووس به اوج خود می‌رسد. در تاریخ ثعالبی، نه تنها دلاوری رستم در این دوره ذکر نمی‌گردد، بلکه روایت شاهی گرشاسب هم به طور کلی کتاب ثعالبی دیده نمی‌شود و شاه و پهلوانش باهم در متن غرر، کاملاً محو و نابود شده‌اند. ثعالبی گرچه پاره‌ای از دلاوری‌های رستم در مقابله با افراسیاب در زمان کیقباد را روایت می‌کند (ثعالبی، ۱۹۰۰: ۱۴۵) اما ذکری از نجات کیقباد از البرز کوه نمی‌کند. گویی به رویدادهایی که توسط جهان پهلوان به قصد نجات انجام می‌گیرد، علاقه‌ای نشان نمی‌دهد. در تاریخ وی نه از نجات کیقباد ذکری به میان آمده است و نه از نجات کاووس از مازندران.

در تبیین این گونه سانسورها، لازم است بدانیم که *غرر الملوک* ثعالبی، بیشتر شاه محور است تا پهلوان محور؛ زیرا ترجمه تحت‌اللفظی کتاب او ذکر سرگذشت شاهان است. گرچه شاهنامه هم در لفظ به معنای سرگشت و روایت زندگانی شاهان است اما در عمل بیشترین تمرکز خود را بر روی زندگی پهلوانان بنا بر

حس وطن دوستی نموده است. به ویژه در بخش حماسی و پهلوانی آن؛ زیرا کتاب محصول عصر پهلوانی است و فردوسی برخلاف نام اثر، تاریخ شاهان را معبری برای ورود به جهان پهلوانان و شخصیت‌های نامی ایران زمین دانسته است؛ اما ثعالبی گویا به این تناسب بیشتر وفادار بوده است و در اثر وی خبری از جنگ‌های مستقل و بزرگ رستم نیست. عنوان کتاب بهانه‌ای گردید برای عدم شرح دلاوری‌های بزرگ و نبردهای عظیم رستم چون نبرد مازندران، نبرد دوازده رخ، نبرد هفت گردان و... که به کلی در تاریخ ثعالبی غائب است.

پاره‌ای از قصه‌ها و ماجراهای رستم که در تاریخ ثعالبی روایت شده معمولاً سرد و بی‌روح روایت گردیده است. افزون بر غیاب و سانسور وقایع مربوط به شخصیت رستم که به انفصال آشکار متن عربی ثعالبی با شاهنامه فردوسی انجامیده، روایت‌های کم‌روح مربوط به روایت‌های مذکور نیز، فرایند دگرگشت و رستم‌ستیزی را تشدید نموده است. به عنوان مثال در روایت جنگ هاماوران که رستم با نبردی جانانه با سپاهی عظیم به یمن برای رهایی کیکاووس و یاران دربندش وارد عمل می‌شود. روایت ثعالبی در گفتاری ناهماهنگ با منطق روایت پهلوانی و شهنشاهی، موضوع آزادی کیکاووس با پیغام و پسغامی کوتاه، به مصالحه ختم می‌نماید و خبری از جنگ و دلاوری نیست. در مقطعی از این نبرد خونین هاماوران، شاعر طوس درباره نبرد رستم چنین می‌سراید:

بفرمود رستم که تا کَرَنای	ز دند و بجنیید لشکر ز جای
سگالش بدین سان در انداختند	پیرداختند و برون تاختند
چکاچاک تیغ آمد و گرز و تیر	ز خون یلان دشت گشت آبگیر
برآمد درخشیدن تیغ و خشت	تو گفتی هوا بر زمین لاله کشت
بدان سو که او رخس را راندی	تو گفتی که آتش برافشاندی
ز خون دشت گفتی که رود زَمست	نه، رزم گو پیل تن رستمست
فراوان از آن مردمان کشته شد	به سر بر سپهر بلا گشته شد

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۴۲۳)

پس از چنین جنگ دمان و ویرانگری که رستم به راه انداخت، شاه هاماوران ناگزیر تسلیم و رها کردن کیکاووس و یاران شد؛ اما ثعالبی بدون هر هیجان و نبردی این فرایند را شرح و به پایان می‌رساند که دور از روح حماسی و جنگاوری جهان پهلوان است، البته با پذیرش نرم‌خویی رستم در مقابل حقیقت، آن گونه که در تعامل با اسفندیار می‌بینیم. لیکن در مقابل دشمن آن هم در دوره جوانی که سراسر خروش و بی‌باکی

است، کمیت روایت ثعالبی می‌لنگد که می‌نویسد:

«تساهل رستم في ذلك، طلباً لسلامة كيكاس واشفاقاً على روحه وما زال الرسل يترددون بينها حتى وقع الإتفاق على أن يُفْرَجَ عن كيكاس و طوس وكيو و سائر من في حبسه من الإيرانيين و يرد عليهم أموالهم ففعل ذوالأذعار ذلك كله و اخرج كيكاس من محبسه بعد أن لبث فيه بضغ سنين و سلمه إلى رستم» (ثعالبي، ۱۹۰۰: ۱۶۲).

مصلحت‌اندیشی و صلح‌گرایی رستم در روایت ثعالبی قابل‌تحسین است اما این بدین معنا نیست که فردوسی رستم را فردی عصیانگر و غارتگر به تصویر کشیده باشد و به عبارتی روایت حکیم طوس از دایره اخلاق دور باشد؛ اما آنچه ضرورت دارد، حماسه‌گرایی و روایت‌پهلوانی ماجراهای نبرد است. اگر این ماجراها از نبردهای عظیم و روایت‌پهلوانی‌ها و دلاوری‌ها تهی باشد دیگر چه لزومی به ذکر آن است به ویژه زمانی که فرایند حرکتی روایت و همچنین نوع و ژانر اثر چنین چیزی را ایجاب می‌کند. در چنین حالتی به قول هدو دوپرو^۱ «دلخوری ما برای این نیست که نویسنده قوانین طبیعت را نقص کرده بلکه بیشتر به این سبب است که قواعد نوع را زیر پایه گذاشته است» (دوپرو، ۱۳۹۸: ۸). به عبارتی روایت صلح اگر در اثری غیر حماسی و تعلیمی به کار گرفته می‌شود، امری پذیرفتنی و متناسب با قوانین نوع مورد نظر، اما این موضوع با گستردگی زیاد در ژانر حماسه که در صدد روایت جنگ‌ها و زدوخوردها تا به تجسم بیشتر قهرمان داستان بپردازد همخوانی ندارد؛ بنابراین ماجرای مهمی که فردوسی صحنه‌هایی زیبا از دلاوری‌های رستم در آن ثبت کرده است، با وجود اشاره‌ای کوتاه در نثر ثعالبی، به روایتی سرد و بی‌روح که خبری از درخشش و فرزاندگی رستم نیست، تبدیل شده است در واقع در تاریخ ثعالبی، صحنه‌هایی که مورخ به‌طور گیرا و حماسی به جنگاوری‌های رستم بپردازد بسیار کم و اندک است.

۲-۳. خلأ هفت‌خان و اژدها کشی

... هفت‌خان‌ها که در بسیاری از آثار ادبیات حماسی جهان به چشم می‌آید، نوعی کنش از جانب پهلوان یا قهرمان قصه، در جستجوی جاودانگی است. هفت‌خان‌ها شامل رویدادهایی چون «عبور از دوزخ است و گذر از رنج‌ها و پشت سر گذاردن کوه‌ها و جنگل‌ها و دریاها و نبرد با موجودات عجیب برای رسیدن به هدف یا آسان کردن دشواری‌ها است» (سرامی، ۱۳۶۸: ۹۸). این جریان دراماتیک، از اصول اصلی بسیاری از حماسه‌ها است و در شاهنامه فردوسی، در دو بخش مهم به کار رفته است. یکی از آن‌ها هفت‌خان رستم و دیگری هفت‌خان اسفندیار است.

علت و چستی ذکر چنین روایت‌هایی از این جهت می‌توان تحلیل کرد که در شاهنامه «پهلوان باید

آزمون‌های دشوار را از سر بگذرانند، آن گونه که از بی‌خردی و نادانی خالی شود و خردمند و دانا از ماجرا بیرون آید. در مرگ و تولدی رمزی و تمثیلی در خود بمیرد و چون مردی تازه از خود زاده شود» (مسکوب، ۱۳۷۴: ۳۲).

هفت‌خوان رستم یکی از دو هفت‌خان روایت شده در شاهنامه جهت تعالی و نشان دادن بزرگ‌مردی و دلاوری رستم است. از مهم‌ترین مراحل هفت‌خان رستم، نبرد با اژدها است که در بنیاد اسطوره‌ای این قصه تأثیر بسزایی دارد زیرا «نبرد قهرمان با اژدها، یکی از پررنگ‌ترین مضامینی است که در بیشتر اساطیر و داستان‌های عامیانه جهان، دیده می‌شود. اژدها در افسانه‌پردازی سراسر جهان دیده می‌شود» (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۳۷). از این رو رستم در شاهنامه، به مانند یلان و پهلوانان بزرگ حماسی هم از آزمون هفت‌خوان گذر می‌کند و هم اینکه در یکی از خان‌ها، با اژدها می‌جنگد و آن را شکست می‌دهد.

ماجرای هفت‌خان در شاهنامه، در تکوین ساختار اسطوره‌ای و حماسی رستم نقش بسزایی دارد و این حادثه مهم بیش از دیگر حوادث بر سر زبان‌ها افتاده و سبب شهرت عالم‌گیر جهان‌پهلوان شده است. همچنان که بسیاری از متون جانبی و تاریخی، به این قصه مهم - هر چند گذرا - اشاراتی دارند. ابرمردی و ابرقهرمانی رستم تا حدود زیادی، وامدار این قصه است که وی را به خاطر جنگ با اژدها، شیر، دیو و زن جَهمی و... سرآمد پهلوانان و قهرمانان ساخته است. این حکایت که نمونه والا و مصداقی تمام‌عیار از دلاوری و شجاعت رستم است در شاهنامه ثعالبی به کلی غایب است... آیا ماجرای هفت‌خان رستم در منابع ثعالبی نبوده و در منابع فردوسی بوده است یا دلیلی دیگر برای چرایی این حذف و سانسور باید جست؟

مرحله پختگی رستم و اوج پهلوانی‌ها و دلاوری‌های رستم در زمان شاهی کیکاووس است. کاووس با تصمیم‌های نسنجیده خود همواره مشکلاتی را برای ایران می‌تراشید. در میانه همین مشکلات افراسیاب به ایران می‌تاخت و وضعیت را بحرانی می‌نمود؛ بنابراین رستم در زمان این شاه نقش مؤثر و خیره‌کننده‌ای در نجات ایران زمین داشته است. اولین خیره‌سری کاووس رفتن نابهنگام به مازندران و جنگ با دیوان آن دیار بدون شور و مشورت با رستم بود که نتیجه‌ای جز گرفتاری و زندانی شدن وی دربر نداشت؛ بنابراین رستم از سیستان برای نجات شاه ایران که غیبت وی زمینه‌ای برای تاخت و تاز افراسیاب شده فراخوانده می‌شود. رفتن رستم به مازندران برای نجات کاووس، با افسانه‌سرایی متنوعی انجام گرفته و ماجرای زیبا و دلکش هفت‌خان در ذیل این سفر و عملیات نجات کاووس گنجانده شده است؛ اما ثعالبی نه تنها از هفت‌خوان وی سخنی به میان نمی‌آورد بلکه از جنگ مازندران و دیگر وقایع وی نیز چیزی نمی‌گوید و مستقیم به روایت نبرد بعدی کاووس یعنی لشکرکشی به حمیر (یمن) یا هاماوران می‌پردازد که آن هم بدون نقش و پهلوانی

رستم، به روایتی سرد و بی‌روح تبدیل شده است. با حذف هفت‌خان رستم در *غرر الملوک* ثعالبی، دشمنی‌های دیگر بر پیکر جهان‌پهلوان، توسط تاریخ‌نگار ایرانی عربی‌نویس وارد می‌شود.

در پردازش روایت شخصیت حماسی که در زور و بازو، تلاش و خستگی‌ناپذیری و عبور از سختی‌ها و دشواری‌ها، بی‌مثال است، وارد کردن سکانسی چون هفت‌خان از ضروریات حماسه‌پرداز است. «محتوای عمومی هفت‌خوان‌ها دشوارگزینی پیاپی قهرمان و سرانجام کامیاب بیرون آمدن از همه تنگنمایی است که با نخستین گزینش خود را با آن‌ها درگیر شده است. شگرد عمومی در آن‌ها تسلسل وقوع رویدادهای دشوار و تسلسل چیرگی قهرمان بر آن‌هاست» (سرامی، ۱۳۸۳: ۹۹۳)؛ و اصولاً پرورش پهلوانی رستم بدون ذکر چنین حادثه‌ای ممکن نبود. از این‌رو حذف این ماجرا از اهمیت و مقام رستم به شدت می‌کاهد. روایت داستان جنگ مازندران و هفت‌خان رستم در *تاریخ طبری* و به تبع آن به بسیاری از منابع عربی چون *الکامل فی التاریخ و البدء والتاریخ* و... هم ذکر نشده است و این بر دار کردن تنها مختص به ثعالبی نیست بلکه دیگر مورخان نیز با او در این زمینه متفق و همدست‌اند.

مهم‌ترین حادثه کیکاووس که بسیاری از منابع از جمله ثعالبی بر آن متفق‌اند همین داستان سیاوش است و پرورش وی توسط رستم که کتاب‌هایی چون طبری و کامل ابن اثیر به تفصیل از آن سخن گفته‌اند. همچنین اشاراتی در دیگر متون عربی اسلامی به قتل اسفندیار توسط رستم دیده می‌شود، اما همچنان خبری از هفت‌خوان اسفندیار نیست (طبری، ۱۹۶۷، ج ۱: ۵۶۴). از این‌رو در وهله اول، جای شگفتی نیست که چرا تاریخ ثعالبی از ذکر هفت‌خان رستم خالی است، اما شگفت‌انگیزتر، آن است که چگونه ثعالبی از هفت‌خان رستم پرهیز نموده، اما هفت‌خان اسفندیار را به طور کامل روایت کرده است؟ اگر دیگر متون عربی از روایت هفت‌خوان رستم سرباز زده، همین سیاست را در روایت هفت‌خوان اسفندیار نیز در نظر داشته‌اند. لیکن ثعالبی یکی را (رستم) وانهاد و دیگری (اسفندیار) را بسط داده است.

وجود مشابهت‌های وسیع میان دو متن که در بسیاری از جزئیات نیز مشهود است، اشتراک منابع را در مرحله‌ای از مراحل تدوین حماسه ایران اثبات می‌کند. نولدکه در این خصوص بیان می‌دارد که «یک متن عربی از تاریخ ایران باستان به دست ما افتاده که در بعضی قسمت‌ها بیش از دیگر کتاب‌های عربی با حماسه بزرگ فردوسی مطابقت می‌کند. این کتاب عبارت از کتاب تاریخی بزرگ *غرر أخبار ملوک الفرس* و سیرهم تألیف دانشمند و ادیب معروف ابومنصور ثعالبی که آن قسمت مربوط به ما خوشبختانه هنوز باقی مانده است و زوتبرگ آن را چاپ و ترجمه نموده است.

ثعالبی یکی از معاصرین جوان فردوسی بوده است... ثعالبی برای اینکه قسمت اول کتاب خودش را از

یک متن فارسی استفاده کرده که مطالب عمده آن حتی گاهی کلام به کلام با شاهنامه مطابقت کرده و بی‌شک مطالب عمده آن همان حاصل عمل چهار نفر پیش گفته [تدوین کنندگان شاهنامه ابومنصوری] بوده است. به علاوه به طور یقین از طبری و جوایقی و کتاب‌های عربی دیگر هم استفاده کرده است...

متنی که ثعالبی از آن استفاده کرده عین آن متنی که شاعر داشته نبوده است بلکه دو نسخه مختلف از شاهنامه تألیف آن چهار نفر موجود بوده است» (نولدکه، ۱۳۹۵: ۱۱۸)؛ بنابراین با این تحقیق مشخص می‌شود که اشتراک در منابع یقیناً رخ داده متنها نسخه‌های که در دسترس هر کدام از آن‌ها بوده اندکی باهم تفاوت داشته است و به عبارتی نمی‌توان تفاوت نسخه‌ها را به در داشتن و نداشتن فصل یا قصه‌ای کامل توجیه کرد و این سانسور در تاریخ ثعالبی به احتمال قریب به یقین به خاطر بیزاری ثعالبی از روایت چنین قصه‌های بوده است. اشارات کوتاه ثعالبی در مقدمه هفت‌خوان اسفندیار هم وجود قصه هفت‌خوان در نسخ ثعالبی و هم عدم تمایل او به این قصه‌ها را نشان می‌دهد. آنجا که می‌گوید:

«هذه القصة إلى منتهاها من بقية قصة رستم مما لا يقبله العقل ولا يصدقه الرأي ولكني أؤثر أن لا يخلو كتابي هذا منها مع شهرتها وتداول الناس إياها وميلهم إليها واستطابة الملوك عجائبها واستكثارهم في الصحف، والأبنية من تصاويرها ومع اتصالها من قصص الكتاب وجاحته إلى سياقتها وقد سلق القول في الإعتذار من أمثالها من قصة زال وغيرها ولنا من الأحاديث طيبها...» (ثعالبی، ۱۹۰۰: ۳۰۲).

(ترجمه: این داستان تا پایانش، بازمانده از داستان رستم است که نه خرد آن را پذیرا است و نه اندیشه درست، ولی با این همه ما آن را در این کتاب آوردیم تا این داستان ناگفته نماند که داستانی است سخت بر سر زبان‌ها و همگان را به آن کششی است و شاهان شگفتی‌های آن را خوش دارند و در کاخ‌ها و شادروان‌ها صورت‌های این داستان را تصویر می‌کنند. نیز این داستان با داستان‌هایی دیگری که از پیش آوردیم پیوسته است و ناگزیر باید نوشته می‌آمد. از پیش نیز ما هنگام آورد داستان زال و آنچه بدان ماند عذرخواه بوده‌ایم و که در ذکر این داستان‌ها به دلپذیر بودنشان نظر داشته‌ایم.)

آشکارا ثعالبی، عدم تمایل خود به داستان‌های خیال‌انگیز و مبالغه‌گونه را اعلام می‌دارد. مطلبی که زعم اول - آفرینش رستم توسط فردوسی و نبود آن در نسخه ثعالبی - را تضعیف می‌کند و گمان دوم - عمدی بودن حذف هفت‌خان جهان‌پهلوان و اسطوره‌زدایی بنابر دلایل دینی، عقلی، تاریخی و... - را تقویت می‌کند. همچنین عبارت «من بقية قصة رستم» آشکارا مؤید وجود هفت‌خان رستم در منابع ثعالبی است که مورخ به عمد آن‌ها را از صفحه تاریخ خود زدوده است. در مجموع، ثعالبی، با اینکه هفت‌خان اسفندیار را نقل کرده است، اما به نوعی از آن بیزاری جسته است.

پیشین بودن هفت‌خان رستم، این گمان را به وجود می‌آورد که ثعالبی از روی عمد با توجه به مخالفتی

که با چنین حکایت‌های اغراق‌آمیز دارد، آن را حذف کرده است؛ اما در ادامه روحیه او با قصه‌های حماسی خوی گرفته و به ذکر هفت‌خان اسفندیار که از جهت اغراق و شگفتی بسی فراتر از هفت‌خان رستم، اما در اهمیت از آن فروتر است، پرداخته است. حذف هفت‌خان رستم و ذکر هفت‌خوان اسفندیار، به مثال رها کردن اصل و روی آورد به فرع است؛ زیرا رستم در تاریخ حماسی و ملی ایران از جایگاه برتری نسبت به اسفندیار برخوردار است و با روایات ایران‌دوستی و ناسیونالیسم ایرانی هم‌خوانی بیشتری دارد، موضوعی که خود می‌تواند دلیل بر اهمال این شخصیت و پرداختن مفصل شخصیت اسفندیار به عنوان مبلغ دین یکتاپرستی دانست.

۲-۴. فراز فرزند کشی

قصه جان‌گداز رستم و سهراب، مهم‌ترین فراز زندگی رستم را تشکیل می‌دهد که علی‌رغم بدنامی‌ای که برای او به ارمغان آورد، ماجرای اثرگذار در تکوین شخصیت جهان‌پهلوان است و پاره‌ای از خصائص پهلوانی، چون گردی و زورمندی و همچنین تراژدی‌گونگی و قهرمان‌سازی در خلال این قصه به منصفه ظهور می‌رسد. «فرزند کشی یکی از وقایع برجسته شاهنامه فردوسی و یکی از مهم‌ترین فرازهای زندگی قهرمان حماسی ایرانی رستم است؛ اما این واقعه برخلاف اسطوره‌های بنیادین ادبیات حماسی در مغرب زمین حاکی از پیروزی پسر بر پدر، پدر کشی هستند تا غلبه پدر بر پسر یا فرزند کشی» (پورجعفر، ۱۳۸۴: ۱۰۴). این‌گونه حکایت‌ها طبق تحقیق آنتونی پاتر، به بیش از هشتاد مورد در ادبیات جهان می‌رسند که علی‌رغم مضامین مشترک از اختلافاتی جزئی برخوردارند (پاتر، ۱۳۸۴: ۱۲)؛ اما به هر روی رخدادهای حماسه، چه خوش چه ناخوش، به دلیل محاکات با جهان‌بینی انسان‌های گذشته، حاوی ابرپیرنگ‌هایی نظیر تقابل میان خیر و شر است و حذف یکی از آن‌ها، با وجودی که به خوش‌نامی شخصیت بیانجامد، به جهان‌بینی اثر و کالبد شخصیتی قهرمان آسیب می‌زند.

تراژدی بزرگ فرزند کشی یا قصه رستم و سهراب، در شاهنامه ثعالبی بالکل غائب است. وجود مشابهت‌های جزئی و حوادث فرعی در کتاب و غیاب حادثه مهم و سترگ رزم‌نامه رستم و سهراب با حوادث فرعی و درونی خود که ۱۴۶۰ بیت را شامل می‌شود، علامت پرسش زیادی را برای مخاطب ایجاد می‌کند. البته با نگاهی به اصالت این داستان تا حدودی می‌توان با تسامح به رویکرد ثعالبی نگاه کرد و نقش او را در بردار کردن رستم، کمرنگ جلوه داد؛ زیرا این داستان «برخلاف بسیاری از روایات شاهنامه، در هیچ‌یک از مآخذ موجود پیش از فردوسی به زبان فارسی و عربی و پهلوی نامی برده نشده است و از این رو، برای ما به یقین روشن نیست که فردوسی روایت رستم و سهراب را از چه مأخذی گرفته است» (خالقی

مطلق، ۱۳۹۹: ۱۷۶) برخی نیز مدعی شده‌اند «که داستان رستم و سهراب به کلی زاینده فردوسی و سلوک فکری او بوده است» (رحمانیان، ۱۳۷۳: ۴۸). از این روست که می‌گوییم: اصل سانسور این قصه در آفریده ثعالبی تا حدودی قابل توجیه است.

از دیگر سو، اگر وحدت منابع دو شاعر و تفاوت‌های فراوانی که این دو اثر به او دارند را با موضوع بی‌توجهی مورخان و فقها نسبت به این شخصیت، کنار هم بگذاریم، می‌توان احتمال داد که اگر ثعالبی به دلیل اینکه، این قصه داستانی مستقل و زاینده تخیل فردوسی است، آن را روایت نکرده، می‌توان یقین کرد که این قصه در زمان ثعالبی رایج بوده و مورخ از طریق منابع جانبی و دیگر کانال‌ها از آن آگاهی داشته و حذف آن را نمی‌توان بالکل بنا بر عدم آگاهی مورخ از این قصه و عدم ذکر آن در منابع ثعالبی تقلیل داد. دگرگشت رستم و بی‌توجهی و عدم تمایل به پردازش اسطوره‌های جهان‌پهلوان، چیز عجیبی نیست و مخالفان فردوسی همواره از بدو پیدایش قصه، نسبت به آفرینش بی‌مثال رستم در شاهنامه و واکنش نشان داده و «حتی غزالی در قرن پنجم فتوای ازاله نقش رستم در حماس‌ها را صادر کرده است» (متینی، ۱۳۶۹: ۱۲) و این شخصیت افسانه‌ای در میان فقها و دین‌داران ارج و جایگاهی نداشته است.

بنابر روایت فردوسی، داستان زیبا رستم و سهراب با آمدن رستم به نخجیر گاه و گم شدن اسبش و رفتن به شهر سمنگان در جستجوی اسب و شکل‌گیری رابطه عاشقانه میان رستم و تهمینه آغاز می‌شود. از این رابطه رستم صاحب فرزندی پیل‌تن و پهلوان، بسان پدر و جدش سام و نریمان می‌شود و این همه برافراشتن و تکریم مقام سهراب به گونه‌ای برافراشتن مقام رستم است:

تو گفستی گو پیل‌تن رستمست و یا سام شیرست و یا نیرمست

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۸۴۸)

با توجه به این تفصیلات و زمینه‌های جدید که با روایت غمنامه سهراب و رستم ایجاد می‌گردد، می‌توان به این نتیجه رسید که علاوه بر حذف فراز فرزندکشی در زندگی رستم، باز نمود سهراب و شرح دلاوری‌ها او، به نوعی اثبات و تقویت بن‌مایه قهرمانی رستم است. ثعالبی با یک تیر دو نشان را رفته است. در واقع با حذف این داستان، علاوه بر آنکه زندگی رستم را از این فراز مهم تهی کرده موضوع همانندی پسر به مانند پدر که نشان‌گر توالی نسل پهلوانی در خاندان رستم است را نیز محو ساخته است.

غررالملوک ثعالبی - بنابر هر دلیلی - بخش‌هایی مهمی از پادشاهی کاووس را ندارد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها همین رزم رستم و سهراب است. این رزم به گونه یک نبرد از سلسله نبردهای تورانیان علیه ایرانیان است که با رهبری سهراب به عنوان فرمانده توران انجام می‌گیرد در میانه پادشاهی کیکاووس، بعد

از یورش افراسیاب به ایران در زمان زندانی شدن کاووس در مازندران انجام می‌گیرد. به عبارتی برخلاف ادعای بسیاری، مبنی بر الحاقی بودن، این قصه با ساختار شاهنامه به خوبی چفت و بست یافته است. حذف این داستان به طور عادی چندان موضوع شگفت‌انگیزی نیست؛ زیرا همه قصه‌های ادبیات حماسی ایران در شاهنامه جمع نشده و نمی‌توان انتظار داشت که تاریخ ثعالبی، نعل به نعل، به مانند شاهنامه بر قصه‌هایی انبوهی برخوردار باشد.

شاید قصه رستم و سهراب یکی از پیوسته‌های ادبیات حماسی است که توسط فردوسی به شاهنامه اضافه شده در حالی که الحاقات دیگری هم رها شده و به آن‌ها پرداخته نشده. به عنوان مثال داستان *از رستم و برزو* نیز در شاهنامه فردوسی سخنی به میان نمی‌آید. برزو پسر سهراب و نوه رستم بود که ناخواسته با جنگ رستم می‌آید و بعد از چند نبرد، نیای خود را باز می‌شناسد، برخلاف سهراب؛ و به سپاه ایرانیان می‌پیوندد (عطایی، ۱۳۸۴) این داستان که در شاهنامه فردوسی فرو گذاشته شده توسط *خواجه عمید عطایی* شاعر دوره غزنوی در مثنوی حماسی به سرایش درآمده، همچنان که برخی دیگر از پهلوانان شاهنامه توسط دیگران به گونه مستقل به کتاب درآمده‌اند، مانند *گرشاسب‌نامه* اسدی طوسی که وی را برتر از رستم تلقی می‌کند و یا *سام‌نامه* خواجو کرمانی.

مجموعه‌هایی که در راستای تکمیل شاهنامه و توسعه ادبیات حماسی ایران بعد از شاهنامه پدید آمدند؛ اما پهلوان بی‌منازع و شخصیت ردیف اول نه تنها شاهنامه فردوسی، بلکه ادبیات حماسی ایران، رستم است و بس و اگر حذف و دگرگشت‌های ثعالبی به شخصیتی دیگر غیر از رستم معطوف می‌گردید، می‌توانستیم آن را فرایندی طبیعی و عادی قلمداد کنیم، اما آنچه پرسش برانگیز است مشابهت فراوان این دو اثر لکن حذف بسیاری از موارد و رویدادها مربوط به زندگی رستم که از قصه‌های وی از همه مشهورتر است و در شواهدی بر نقل او در مکه صدر اسلام توسط شخصیتی به نام *نضر بن حارث* موجود است (ابن ندیم، ۱۳۵۱: ۴۴۶)، بسی خلأ آن در شاهنامه ثعالبی، جای شگفت است و می‌توان آن را از جلوه‌های سانسور و ممیزی اعمال شده فراوان مورخ در پردازش ادبیات حماسی یا تاریخ کهن ایران دانست.

۳. نتیجه‌گیری

قضیه بودار کردن رستم یا به تعبیری دیگر کاستن و دگرگشت جایگاه پهلوانی و اسطوره‌ای رستم در متون عربی به ویژه متن مورد بحث یعنی شاهنامه ثعالبی در دو محور اصلی و چندین جلوه و فراز انجام پذیرفته است. محور اول روایت سرد و بی‌روح قهرمانی‌ها و دلآوری‌های اوست که در حوادث و فرازهایی چون تولد رستم، مرگ وی، جنگ هاماوران، جنگ رستم و اسفندیار و... مشاهده می‌شود. دوم عدم ذکر

حوادث مربوط به رستم و سانسور کلی آن است، در حالی که موضوعات مربوط به دیگر پهلوانان از قبیل آرش و اسفندیار و سیاوش کامل و با تفصیل ذکر می‌شود و گزارشی از آن حذف و تعدیل نمی‌گردد. به عبارتی در رابطه با شخصیت رستم، رویدادهای محذوف، از حوادث مذکور بیشتر است. نظیر کشتن فیل سید، فتح دژ سپند کوه، ماجرای نجات کیقباد توسط رستم از البرز کوه، جنگ مازندران و ماجرای هفت‌خان، جنگ هفت‌گردان، جنگ دوازده رخ، عزیمت رستم به شهر سمنگان و ازدواج با تهمنه، تراژدی رستم و سهراب، نجات بیژن. عدم ذکر این همه حوادث و روایت سرد و بی‌روح دلاوری‌های رستم در رویدادهای که از رستم ذکر گردیده، لحاظ برهان نولد که مبنی بر اشتراک نسخه مینا شاعر و مورخ و تفاوت در دست‌نویس‌ها، همگی دال بر فرایند دگرگشت گسترده و سانسور شخصیت رستم در متن عربی - اسلامی، *غرر الملوک* ثعالبی دارد.

از دلایل برجسته شدن این دگرگشت، به مقوله به بازآفرینی و استفاده از منابع دیگر توسط شاعر طوس که به گسترش روایت‌های و ماجراهای مربوط به رستم پرداخته است، مربوط می‌شود. جهتی دیگر وجود نشانه‌هایی چون عدم تمایل ثعالبی - به مانند دیگر عربی‌نویسان تاریخ شاهنامه ایران - به روایت قصه‌های خارق‌العاده که با سحر و جادو در ارتباط دارد و از حالت متعارف خارج شده است، می‌توان گفت که ثعالبی نیز در کم‌رنگ کردن رستم و دگرگشت آن دستی بر آتش دارد. در حقیقت با پذیرش فرضیه بازآفرینی رستم توسط فردوسی، وی نه تنها به بازسازی رستم پرداخته است و حتی به حذف و سانسور همان روایت‌هایی که در نسخه در دسترس او بوده پرداخته است.

پیروی ثعالبی از سبک و سیاق اصلی کتاب خود که در معرفی شاهان و سرگذشت فرمانروایان ایران بوده، باعث شده تا در شرح زندگی این گروه جانب تفصیل و در شرح زندگی پهلوانان جانب ایجاز را بگیرد. به مانند سبک تاریخ‌نویسی در دوره‌های گذشته که این امر نیز تا حدودی به کاستن نقش افسانه‌ای رستم در تاریخ او منجر شده است. همچنان که دلایلی دیگر همچون تاریخ‌نگاری و واقع‌گرایی و بیزاری از روحیه ناسیونالیستی ایرانی که در توجه وی به تألیفات عربی و پرداختن به فرهنگ ادبیات عربی مشهود است، می‌توان به عنوان دلایل دیگر چنین عملکردی از جانب ثعالبی دانست؛ البته تفاوت نوع روایت که یکی از نوع حماسی و تاریخی است را نمی‌توان در شکل‌گیری این تمایزات و دگرگشت‌های موجود، نادیده گرفت.

۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) در ترجمه شاهد مثال‌ها، از ترجمه محمد فضائلی (انتشارات نقره، ۱۳۶۷) از کتاب تاریخ ثعالبی استفاده شده است.

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۳). تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، ۴۷ (۱۹۲)، ۸۵-۱۴۷.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۷). مقدمه‌ای بر رستم‌نامه. تهران میراث مکتوب.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۵۱). الفهرست. محمدرضا تجدد. تهران: اساطیر.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۴). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. چاپ ششم. تهران: آثار.
- پاتر، آنتونی (۱۳۸۴). نبرد پدر و پسر در ادبیات جهان. ترجمه محمود کمالی، تهران: ایدون.
- پیزا، جوآنی (۱۳۸۲). رقص خورشید. ترجمه سیروس شاملو. تهران: نگاه.
- ثعالبی، محمد بن اسماعیل (۱۳۶۷). تاریخ ثعالبی. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره.
- ثعالبی، محمد بن اسماعیل (۱۹۰۰). غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم. تحقیق زونبرگ: پاریس.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- خورناتسی (خورنی)، موسی (۱۳۸۰). تاریخ ارمنیان. ترجمه و حواشی ادیک باغداساریان. چاپ اول. تهران: خود مترجم.
- دوبرو، هدر (۱۳۹۸). ژانر. ترجمه فرزانه طاهری، چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.
- رباعه، بسام علی؛ طایفی، شیرزاد (۱۳۸۶). بررسی و تحلیل داستان «رستم و شغاد» براساس روایات ثعالبی و فردوسی. نشریه زبان و ادب فارسی، ۱۱ (۳۳)، ۸۹-۱۰۸.
- رحمانیان، کریم (۱۳۷۳). رستم و سهراب، داستانی پر آب و چشم. گلچرخ، (۱۰).
- رستگار فسایی، (۱۳۷۹). اژدها در اساطیر. تهران: توس.
- سرّامی، قدمعلی (۱۳۶۸). از رنگ گل تا رنج خار. تهران: علمی و فرهنگی.
- سرکارتی، بهمن (۱۳۸۵). سایه‌های شکارشده. تهران: طهوری.
- عطایی رازی، امید (۱۳۸۴). حماسه برزونامه. علی محمدی. همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۹۰). تاریخ الطبری. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر: دار المعارف.
- فاضلی، محمد (۱۳۵۶). نگاهی به داستان رستم و شغاد از خلال «غرر السیر» و «شاهنامه فردوسی» و ترجمه بنداری.
- مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه، ۲۳ (۱ و ۲)، ۳۳۷-۳۶۴.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. چاپ سوم. تهران: قطره.
- کمبل، جوزف (۱۳۸۰). قدرت اسطوره. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- متینی، جلال (۱۳۶۹). شاهنامه و شریعت. مجله ایران‌شناسی، ۲ (۲)، ۳۷۹-۳۹۹.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۵). سوگ سیاوش. چاپ ششم. تهران: خوارزمی.
- ملک، احمد (۱۳۸۰). غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم (تاریخ ثعالبی) در مقایسه با شاهنامه فردوسی. کتاب ماه

تاریخ و جغرافیا، (۴۹)، ۶۰-۶۷.

نولدکه، تتودور (۱۳۹۵)، حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. تهران: نگاه.

References

- Aidenloo, S. (2004). Reflections on Ferdowsi's resources and method of work. *Journal of Tabriz Faculty of Literature and Humanities*, 47 (192), 85-147 (In Persian).
- Aidenloo, S. (2008). Introduction to Rostamnameh, Tehran Written Heritage, Islami Nodoshan, M (1995) *The Life and Death of Heroes in the Shahnameh*. Tehran: Works, Sixth Edition. (In Persian).
- Atai Razi, A. (2005). *The Epic of Barzoonameh*. Ali Mohammadi, Hamedan: Bu Ali Sina University Press (In Persian).
- Campbell, J. (2001). *The Power of Myth*. wet: Abbas Mokhber, Tehran: Markaz (In Persian).
- Dubro, H. (2019). *Genre*. Translation: Farzaneh Taheri, Ch 3, Tehran: Markaz Publishing (In Persian).
- Fazeli, M. (1977). A Look at the Story of Rostam and Sheghad through "Gharr al-Sir" and "Shahnameh of Ferdowsi" and Bandari Translation. *Journal of the Faculty of Literature and Humanities*, 23 (1 & 2), 337-364 (In Persian).
- Ferdowsi, A. (2014). *Shah nameh*. By the efforts of Seyyed Mohammad Dabir Siyaghi. third edition. Tehran: Drop Publishing (In Persian).
- Ibn Nandim, M. (1972). *Index*. Mohammad Reza Modernity: Tehran: Myths (In Persian).
- Khornatsi (Khorni), M. (2001). *History of Armenians*. translated and annotated by Edik Baghdasarian, Tehran: self-translator, first edition (In Persian).
- Malek, A. (2001). Gharr Akhbar Moluk Al-Fars and Sirham (Tarikh al-Tha'labi) in comparison with Ferdowsi's Shahnameh. *Book of the Month of History and Geography*, 49, 60-67 (In Persian).
- Matini, J. (1990). Shahnameh and Shariat. *Journal of Iranology*, 2 (2), 379-399 (In Persian).
- Moskoob, Sh. (1996). *Mourning Siavash*. sixth edition. Tehran: Kharazmi Publications (In Persian).
- Noldeke, T. (2016). *The National Epic of Iran*. Alavi's Great Translation, Tehran, Negah Publishing Institute (In Persian).
- Pisa, J. (2003). *Dance of the Sun*. wet: Sirus Shamloo, Tehran: Negah (In Persian).
- Potter, A. (2005). *The Battle of Father and Son in World Literature*. translated by Mahmoud Kamali, Tehran: Idon (In Persian).
- Rahmanian, K. (1994). Rostam and Sohrab, a story full of water and eyes. *source Golchrokh*, (10) (In Persian).
- Rastegar, F. (2000). *Dragon in Mythology*. Tehran: Toos Publishing (In Persian).
- Rbabee, B. & Tayefi, Sh. (2007). Study and analysis of the story of "Rostam and Sheghad" based on the narrations of Tha'alabi and Ferdowsi. *Journal of Persian Language and Literature*, 11 (33), 89-108 (In Persian).
- Sarami, G. (1989). *From the color of flowers to the suffering of thorns*. Tehran: Scientific and cultural (In Persian).
- Sarkarti, B. (2006). *Shadows Hunted*. Tehran: Tahoori (In Persian).

- Tabari, M. (1990). *Tarikh al-Tabari*. research: Muhammad Abu al-Fadl Ibrahim. Egypt: Dar al-Ma'arif (In Arabic).
- Tha'labi, M. (1900). *Gharr Akhbar al-Muluk al-Fars and Sirham*. Zuttenberg Research: Paris Pres (In Arabic).
- Tha'labi, M. (1988). *History of Tha'labi*. wet: Mohammad Fazaeli: Tehran: silver (In Persian).
- Tha'labi, M. (2010). *Shahnameh Notes*. Tehran: The Center of the Great Islamic Encyclopedia (In Persian).





شرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی